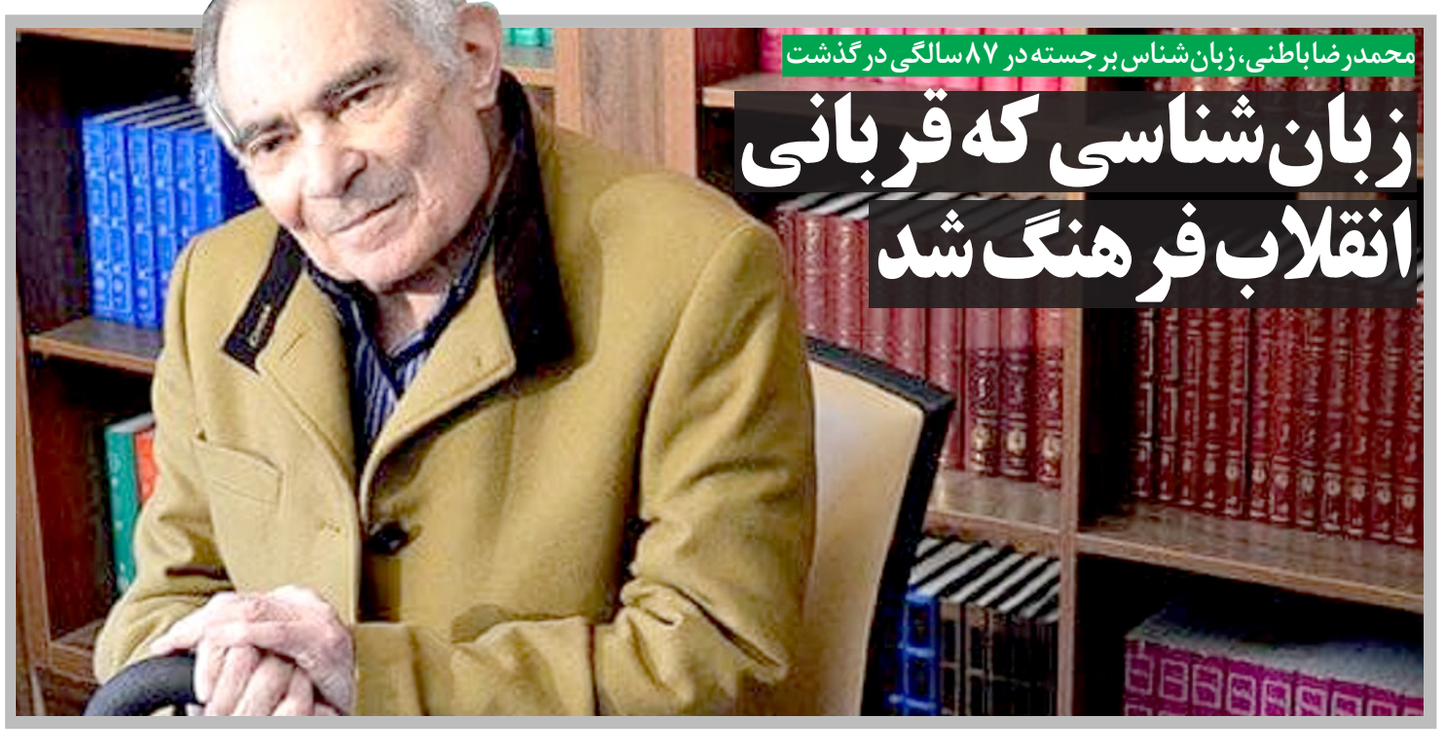

محمدرضا باطنی، زبان‌شناس برجسته در ۸۷ سالگی درگذشت

زبان‌شناسی که قربانی انقلاب فرهنگ شد

آرمان ملی - گروه ادبیات و کتاب: دکتر محمدرضا باطنی از برجسته‌ترین و پیشروترین زبان‌شناسان معاصر بود که راهی متفاوت را برای مواجهه با زبان و به‌ویژه زبان فارسی در پیش گرفت: از «اصلاح‌ناپذیربودن زبان فارسی» تا نگاه انتقادی به کتاب «غلط ننویسم» ابوالحسن نجفی. این راه متفاوت به همین جا ختم نشد: پس از انقلاب و در جریان انقلاب فرهنگی، در دوره‌ای که اخراج‌های گسترده صورت گرفت، او نیز یکی از اساتیدی بود که تن به بازنشستگی اجباری داد. «توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی»، «مسائل زبان‌شناسی نوین»، «فرهنگ معاصر پویا: اصطلاحات و عبارات رایج فارسی (فارسی - انگلیسی)» دیگر اثر شاخص باطنی بود که توانست عنوان برگزیده سی‌ودومین دوره جایزه کتاب سال ایران را در سال ۹۳ به خود اختصاص بدهد، که باطنی از شرکت در مراسم و گرفتن جایزه امتناع کرد. آنچه می‌خوانید نگاهی به زندگی و زمانه و اندیشه‌های این زبان‌شناس فقید است که در ۲۱ اردیبهشت در ۸۷ سالگی درگذشت.

مونا رستا
منتقد ادبی

در بیست‌ویکمین روز از اردیبهشتی که چندان هم بهشتی نبود، محمدرضا باطنی از آستانه گذشت. او زبانشناس و استاد دانشگاه تهران بود که پس از بازنشستگی اجباری در سال ۱۳۶۰ به ترجمه و فرهنگ‌نویسی روی آورد و تا پایان زندگی ۸۷ ساله خود در همین کسوت باقی ماند.

دکتر محمدرضا باطنی آنچنان که خودش در خلال یک گفت‌وگو اذعان دارد، نخستین کسی بوده است که از تریبون استادی دانشگاه تهران به طرح مطالب زبانشناسی جدید پرداخت. اما مسیر او چه پیش از رسیدن به این تریبون و چه پس از آن، مسیر همواری نبوده است. او در سال ۱۳۱۳ در اصفهان متولد شد و در سیزده‌سالگی درس را کنار گذاشت تا با کارکردن در بازار اصفهان کمک‌حال پدر بیمار و خانواده‌اش باشد. در ۱۸ سالگی ولی توانست با قبولی در امتحانات سیکل اول متوسطه مشغول تدریس در روستاهای اصفهان شود و پس از گذشت پنج سال در این وضعیت، موفق به اخذ دیپلم ششم ادبی شد. پس از آن برای تحصیلات دانشگاهی به تهران آمد و به‌واسطه پاره‌ای ملاحظات مالی، به رشته زبان انگلیسی در دانشسرای عالی وارد شد. پس از اخذ درجه لیسانس با استفاده از امتیاز شاگرد اول بودن برای ادامه تحصیل به انگلستان رفت و پس از دو سال، درجه فوق لیسانس در زبان‌شناسی با گرایش ادبیات را از دانشگاه لیدز دریافت کرد. او سپس برای گذراندن دوره دکترای خود با یکی از شاخص‌ترین استادان زبان‌شناس در اروپا، یعنی مایکل هلیدی به لندن رفت و شروع به نوشتن رساله دکترای خود در باب نحو زبان فارسی براساس نظریه زبانی او کرد. پس از گذشت دو سال دیگر، بورس تحصیلی چهارساله باطنی درحالی به پایان رسید که نگارش رساله‌اش هنوز به پایان نرسیده بود. درخواست تمدید چندماهه بورسش به سبب ناخرسندی‌هایی که ناشی از گرایش‌های سیاسی و اجتماعی و ارتباطاتش در طول این چهار سال بود با مخالفت روبه‌رو شد. پس از جلب نظر مثبت هلیدی تصمیم گرفت که برای مدتی به ایران بیاید و بعد از تکمیل رساله برای دفاع از آن به لندن بازگردد. اما نیمه‌شبی که به تهران رسید به دستور ساواک در فرودگاه دستگیر شد و طولی نکشید که فهمید گرفتن مجدد پاسپورت برای بازگشت به انگلستان و دفاع از رساله دکترا عملی به نظر نمی‌رسد. از همین رو به پیشنهاد دکتر محمد مقدم که باطنی او را «استاد راهنما و مایه دلگرمی» توصیف می‌کند در دپارتمان تازه‌تاسیس زبان‌شناسی دانشگاه تهران ثبت‌نام کرد و پس از ترجمه، پاره‌ای تغییرات و تکمیل رساله‌ای که در انگلستان نوشته بود، در تهران از آن دفاع کرد و مدرک دکترای خود را گرفت. این رساله پرماجرا همان جزوه‌ای است که کپی‌های آن تا مدتی منبع درسی دانشجویان باطنی بود و در سال ۱۳۴۸ انتشارات امیرکبیر آن را در قالب کتابی با نام «توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی» منتشر کرد؛ کتابی که نوبت‌های چاپ بعدی آن تا دهه نود ادامه یافت و هنوز هم در بازار نشر موجود است.

آنچه پس از پایان گرفتن دوران تحصیل محمدرضا باطنی و در طول دوران تدریس و فعالیت حرفه‌ای‌اش در دانشگاه بر او می‌گذرد کمتر از قبل پرحادثه و پیش‌بینی‌ناپذیر نیست. او از همان زمان که در جایگاه دانشجوی دکترا وارد دانشگاه تهران شد، به‌واسطه آشنایی با اصطلاحات جدید زبان‌شناسی و به پیشنهاد دکتر مقدم شروع به تدریس نیز کرد و از آنجا که ساواک مانع از استخدام او شده بود، تا مدتی پس از اخذ درجه دکترا نیز در قالب استاد حق‌التدریسی به فعالیت خود در دانشگاه ادامه داد. نخستین درسی که باطنی پس از ورود به دانشگاه تهران به تدریس آن پرداخت ساختمان دستوری زبان فارسی و سپس جامعه‌شناسی زبان بود. دپارتمان نوپای زبانشناسی در دانشگاه تهران تا رسیدن نیروهای جدید با عناوین محدودی از دروس فعالیت می‌کرد. در چنین وضعیتی، باطنی که پیش از آن به دانشگاه کالیفرنیا در برکلی رفته بود و با منشی دپارتمان آشنایی داشت از او درخواست می‌کند که برنامه درسی سالانه‌شان را برایش به ایران بفرستد و از سوی دیگر کتابفروشی را پیدا می‌کند که امکان تهیه منابع درسی مورد استفاده در برکلی را فراهم می‌کند. به‌این ترتیب، گروه زبان‌شناسی دانشگاه تهران با عناوین درسی جدید و برگه‌های کپی‌شده از به‌روزترین منابع درسی این رشته فعالیت خود را پی می‌گیرد. از عناوین درسی که به این شکل به برنامه آموزشی دپارتمان زبانشناسی اضافه شد می‌توان از روانشناسی زبان، جامعه‌شناسی زبان، معناشناسی و کاربرد منطق در زبان‌شناسی نام برد. تدریس این دروس نیز تا زمانی که یکی دیگر از اساتید گروه، اعلام تمایل و آمادگی کند بر عهده خود او بوده است. با این همه، دوران تدریس باطنی عمر درازی ندارد و درواقع، به دیواری می‌مانَد که اگرچه چندان بلند نیست ولی بسیار مستحکم بنا شده است؛ دیواری که واپسین خشتِ آن به آخرین روزهای پیش از انقلاب فرهنگی بازمی‌گردد. او خود در جریان یک گفت‌وگو شرح می‌دهد که پس از اعلام انقلاب فرهنگی، کلاس او آخرین کلاسی بوده است که تعطیل می‌شود. به دانشجویانش نمره ناتمام می‌دهد و به آنها می‌گوید که برای گرفتن نمره کامل باید به دانشگاه بازگردند و درس را تمام کنند، اما خودش دیگر به دانشگاه بازنمی‌گردد.

دوران فعالیت حرفه‌ای باطنی در دانشگاه تنها محدود به تدریس نمی‌شود، بلکه واجد ساحت دیگری نیز بوده است که می‌توان آن را مسئولیت‌های اجرایی‌اش نامید. پس از دفاع از رساله دکترا و در سال‌های پایانی دهه چهل خورشیدی، محمدرضا باطنی مدیر کل آموزش دانشسرای عالی بود. او در این جایگاه با تدوین و اجرای ضابطه‌مند آیین‌نامه‌های آموزشی سر و شکلی به اوضاع آموزشی دانشسرا که چندان هم به‌سامان نبود داد. از همین رو، وقتی یک سال بعد به دانشگاه تهران منتقل شد، رییس وقت دانشگاه از او خواست که مدیر کل آموزش دانشگاه باشد. سختگیری‌های او در این جایگاه و در اجرای قوانین آموزشی البته دانشجویانی را که عادت به جدی‌گرفتن آیین‌نامه‌های آموزشی نداشتند خوش نیامد و اعتصاب آنها در سایه برخی حمایت‌های غرض‌ورزانه را در پی داشت. باطنی خود، آن سال را به همین دلیل از بدترین سال‌های دانشگاه توصیف می‌کند. پس از گذشت حدود یک سال و با تغییر رییس دانشگاه، او نیز از این سمت کناره گرفت و به دپارتمان زبان‌شناسی دانشگاه و کرسی تدریسی که در آن داشت بازگشت. اما هنوز مدت زیادی از شروع سال تحصیلی نگذشته بود که وزیر وقت علوم پیشنهاد مرخصی یک‌ساله از دانشگاه و راه‌اندازی دپارتمان «علوم برای همه» را به او داد. باطنی از وزیر که سابقه آشنایی با او را از کنفرانس‌های آموزشی رامسر داشت دوستانه درباره علت این پیشنهاد می‌پرسد و درمی‌یابد که ساواک در قالب نامه‌ای خواستار دوری او از دانشگاه شده است؛ به شکلی که پافشاری او برای ماندن در دانشگاه ممکن است به قیمت جدایی همیشگی او از دانشگاه تمام شود. روز بعد باطنی به وزیر اطلاع می‌دهد که چند ماه دیگر با یک بورس به دانشگاه کالیفرنیا در برکلی خواهد رفت. او مدتی را در فرانسه و سپس آمریکا می‌مانَد. پس از گذشت یک سال در برکلی طی نامه‌ای خواستار بازگشت می‌شود، اما معاون وقت دانشگاه جواب می‌دهد شرایطی که منجر به رفتن او شده است همچنان پایدار و پابرجاست. باطنی پس از دریافت این پاسخ به چامسکی (زبانشناس شاخص آمریکایی) نامه‌ای می‌نویسد و وضعیتی را که در آن قرار دارد شرح می‌دهد. چامسکی دعوت می‌کند که به او در دانشگاه اِم.آی.تی بپیوندد اما تصریح می‌کند پولی برای اعطای بورس در میان نیست. باطنی این شرایط را می‌پذیرد، ولی پس از گذراندن مدتی بدین منوال پس‌اندازش رو به اتمام می‌گذارد. او که در شرایط سختی قرار گرفته بود این‌بار نامه‌ای به رییس وقت گروه زبان‌شناسی می‌نویسد و اعلام می‌کند نتیجه هرچه که باشد او در حال بازگشت است. رییس گروه پس از پیگیری‌هایی که با بهره‌گرفتن از ارتباطاتش صورت می‌دهد، قولِ مساعدِ رییس دانشگاه را که خود از علل شکل‌گرفتن وضعیت موجود برای باطنی بود می‌گیرد و او به دپارتمان زبان‌شناسی دانشگاه تهران بازمی‌گردد.

تمام این جریانات اما، باز هم نقطه پایانی بر فرازوفرودهای زندگی حرفه‌ای محمدرضا باطنی نبود. پرده آخر از فعالیت دانشگاهی او به جلسه اعضای ستاد انقلاب فرهنگی با اساتید دانشکده حقوق و ادبیات بازمی‌گردد. همانجا که از اعضای ستاد می‌پرسد آیا فرهنگ، انقلاب‌بردار است؟ و حتی اگر باشد شما پنج نفر بهترین کسانی بودید که می‌توانستید این کار را بکنید؟ پس از این جلسه و به درخواست یکی از همکارانش چند روزی به دانشکده نمی‌رود و زمانی که می‌رود پیغام رییس وقت دانشکده را دریافت می‌کند که «بگویید تقاضای بازنشستگی بکند.» درنهایت، او که چهل‌وهفت سال داشت تقاضای بازنشستگی می‌کند و در پسِ دوره‌ای از بی‌قراری و بلاتکلیفی، قرارِ خود را در ترجمه و فرهنگ‌نویسی می‌یابد. باطنی در جواب همکاری که پس از جلسه مذکور به او خرده گرفته بود و هشدار داده بود تند رفته است، می‌گوید: «من چیزی را که احساس می‌کنم نمی‌توانم نگویم» و این ویژگی را می‌توان از همان زمان که هنوز دیپلم ششم متوسطه نگرفته بود و در روستاهای اصفهان تدریس می‌کرد در او سراغ گرفت. همانجا که وقتی می‌بیند مدیر مدرسه از دانش‌آموزان مبلغ دفتر صدبرگ دریافت می‌کند و به آنها دفتر چهل برگی می‌دهد، زبان به کام نمی‌گیرد و معترض می‌شود. هزینه‌دادن برای این ویژگی هم از همان زمان آغاز شد. زمانی که درنتیجه آن اعتراض به مدرسه‌ای دورتر منتقل شد و مجبور بود چند کیلومتر بیشتر با دوچرخه‌اش رکاب بزند.

> **دکتر باطنی خط فارسی را واجد معایب ذاتی و اصلاح‌ناپذیر می‌دانست، اما باور داشت که باید با آن کنار آمد تا زمان مناسب برای تغییر فرا برسد. او معتقد بود در این وضعیت، شاید یک اقدام اصلاحی مفید واقع شود و آن واردکردن علامتی برای اضافه در زنجیره خط است**

دکتر محمدرضا باطنی در مسائل نظری مربوط به حوزه تخصصی خود یعنی زبان‌شناسی نیز با همین صراحت در کلام، شفافیت و تمرکز، سخن می‌گفت و قلم می‌زد. او سال‌ها پیش، پیشنهاد کرده بود کسره اضافه وارد زنجیره خط شود. پیشنهادی که اگر عملی شده بود امروز، نوشتار فارسی با مرضی موسوم به «ه کسره» دست به گریبان نبود. او خط فارسی را واجد معایب ذاتی و اصلاح‌ناپذیر می‌دانست اما باور داشت که باید با آن کنار آمد تا زمان مناسب برای تغییر فرابرسد. او معتقد بود که در این وضعیت، شاید یک اقدام اصلاحی مفید واقع شود «و آن واردکردن علامتی برای اضافه در زنجیره خط است». راهکاری که از نظر او می‌توانست مشکل نحوی زبان را «به مقدار زیادی» حل کند. این پیشنهاد از نگاه باطنی به قدری جدی و مهم بود که به خاطر آن قبول کرد در زمینه خط با فرهنگستان همکاری کند. او اعضای کمیسیون خط فرهنگستان را نیز مجاب به تصویب این پیشنهاد کرد، اما درنهایت شورای عالی فرهنگستان آن را نپذیرفت.

در طول سال‌های فعالیت حرفه‌ای باطنی، مقالات علمی و انتقادی متعددی نیز از او به چاپ رسید و به همین اعتبار، عده‌ای او را واجد وجه‌های مطبوعاتی نیز می‌دانند. اگرچه که خودش قائل به این وجهه نبود اما، هم بسیاری از مقالاتش و هم یکی از متاخرترین تصاویر موجود از او به دست دوست روزنامه‌نگارش سیروس علی‌نژاد ثبت شده است. آن تصویر که از خلال یک گفت‌وگوی تلفنی برساخته می‌شود، با بهره‌بردن از تجربه سال‌ها روزنامه‌نویسیِ راویِ خود، هنرمندانه چهره مرد سالمندی را بازتاب می‌دهد که در عین درگیربودن با ناتوانی‌های جسمانی، از نظر ذهنی هنوز متمرکز و ایده‌پرداز است؛ تاجایی که می‌تواند همان ناتوانی‌ها را طنازانه به بازی بگیرد. در پایان آن گفت‌وگوی تلفنی، استاد فقید می‌گوید «حیف دریابندری» بعد به شوخی اضافه می‌کند «حیف من!» و دوستش جواب می‌دهد: «نه‌خیر. به طور جدی حیف شما!»

نگاه

محمدرضا باطنی به روایت دیگران

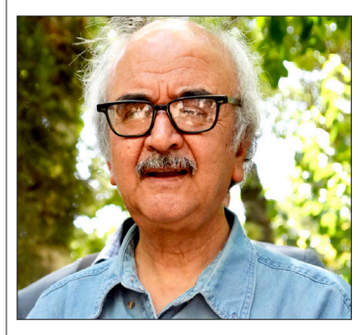

دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی: دکتر محمدرضا باطنی، استادِ یگانه زبان‌شناسی دانشگاه تهران، در جهت پایه‌گذاری و گسترش دانش زبان‌شناسی در ایران، بیش از هر کس دیگری نقش داشته است. وقتی که در حدود سال‌های ۴۵-۱۳۴۴ از انگلستان برگشت و نظریه استادش هالیدی را-که یکی از تأثیرگذارترین زبان‌شناسانِ نیمه دومِ قرن بیستم در جهان به شمار می‌رود، در ساختمان زبان فارسیِ معاصر - به اصطلاح امروزیان «پیاده» کرد و چندین کتاب و بسیارها مقاله در این باب نوشت، بلندترین صدایی بود که در فضای دانشگاهی ایران، در این عرصه، شنیده می‌شد و بی‌تردید تأثیرگذارترین کسی، در این میدان بود. درباره جایگاه علمی او، و توانایی‌های شگرفِ او در تدریس، دیگران باید مقالات و حتی کتاب‌ها بنویسند که خواهند نوشت؛ به‌عنوان یک شاهد و گواه، در تاریخ معاصر ایران، و بیشتر برای آیندگان و ثبت در تاریخ، می‌توانم گواهی دهم که دکتر باطنی یکی از مردان آزاده عصرِ ما و نسلِ ماست که با پارسایی و زهدی از نوع زهدِ عارفان تذکره‌الاولیاء بی‌اعتنا و سربلند از کنار تمام وسوسه‌های قدرت‌طلبی و جاذبه‌های حیات اداری و مادی و نان به نرخِ روز خوردن‌ها گذشت و این جایگاه اخلاقی‌اش، حتی از جایگاه علمی و دانشگاهی‌اش ارزش بیشتری دارد و می‌دانم که او بعد از انقلاب در این راه رنجی درازدامن را با شکیبایی خویش آزموده است.

دکتر رضا نیلی‌پور: آثار علمی دکتر محمدرضا باطنی در چند حوزه پیشتاز و تاثیرگذار بوده است. نخست در حوزه رواج بینش علمی و درباره زبان و سازوکار آن. رواج این بینش علمی نه‌تنها در سطح تخصصی رشته زبان‌شناسی، بلکه در سطح جامعه عمومیِ علمی و حتی در تدوین کتاب‌های درسی ابتدایی و دبیرستانی اثرگذار بوده است. این بینش علمی هم در حوزه دستوره‌نویسی و هم در حوزه فرهنگ‌نویسی یک‌زبانه فارسی و فرهنگ‌های دوزبانه بسیار اثرگذار بوده است. طبعا در این دو حوزه شاگردان و رهروانی هم به جامعه علمی تحویل داده است. دکتر باطنی در سطح مقوله‌بندی یا قابلیت‌بندی مفاهیم به کمک واژه‌های زبان نیز پیشتاز و اثرگذار بوده است. در تدوین فرهنگ‌های دوزبانه انگلیسی-فارسی در فرهنگ معاصر پیشتاز بوده و راه و روش علمی فرهنگ‌نویسی را هم در عمل در فرهنگ پویا و دیگر فرهنگ‌های معاصر پیاده کرده و هم رهروان صدیقی را در فرهنگ‌نویسی به جامعه تحویل داده است.

دکتر علی‌اشرف صادقی: دکتر محمدرضا باطنی مقالات متعددی درباره مسائل جلیل زبان‌شناسی در مجلات منتشر کرده بود. این مقالات که بعدها در مجلداتی باز چاپ شد، نخستین مقالات به زبان فارسی بود که ایرانیان را با زبان‌شناسی نوین آشنا می‌کرد. البته قبل از او بعضی استادان مقالاتی راجع به پاره‌ای از این مسائل زبان فارسی به‌ویژه از دید زبان‌شناسی تاریخی منتشر کرده بودند، اما مقالات باطنی برآمده از کلاس‌هایش بود. خود او می‌گفت من آنچه را در روز درس می‌دهم، شب به شکل مقاله درمی‌آورم. طبعا دانشجویانی که این مطالب را در کلام شنیده بودند، با خواندن این مقالات بسیار بهتر مطالب جدید مربوط به زبان را از آن خود می‌کردند. زبان فارسی این مقالات بسیار ساده و روان بی‌غلط بود. این مقالات نه‌تنها برای دانشجویان زبان‌شناسی، بلکه برای عامه درس‌خواندگان نیز قابل‌فهم بود و کمک بزرگی به آشنایی جوانان با مسائل زبان‌شناسی می‌کرد. باطنی خوب متوجه نیاز جوانان به این نوع نوشته‌ها شده بود... او همچنین یک مقاله جنجالی را در شماره ۲۴ مجله آینه (خرداد ۱۳۶۷) با عنوان «اجازه بدهید غلط بنویسیم» منتشر کرد. این مقاله پاسخی و نقدی بر کتاب «غلط ننویسیم» مرحوم ابوالحسن نجفی بود که دیدگاه یک زبان‌شناسی را در برابر دیدگاه ادبی و سنتی نجفی نسبت به زبان نشان می‌دهد. این مقاله بر آغاز یک سلسله از بحث‌ها درباره کتاب «غلط ننویسیم» و دیدگاه‌های متفاوت از دو سو شد.

دریچه

دیروز و امروز زبان فارسی به روایت محمدرضا باطنی

اصلاح‌ناپذیر بودن زبان فارسی

خط فارسی معایب ذاتی دارد و به هیچ نوع سامان‌پذیر نیست. درواقع یا باید خط را عوض کرد یا با همین خط ساخت تا اینکه زمان برای تغییر آن فرابرسد. ولی یک اصلاح را شاید بتوان در خط فارسی وارد کرد و آن واردکردنِ علامتی برای «اضافه» در زنجیره خط است. با این کار، مشکل نحوی زبان به مقدار زیادی حل خواهد شد: کسره اضافه. ولی نمی‌گوییم کسره. برای اینکه به محض اینکه بگوییم کسره اضافه، می‌گویند خب لازم نیست، در صورتی که لازم است این کسره اضافه در زنجیره خط وارد شود. ما کلا خیلی کُندخوان هستیم. یکی از دلایل کُندخوانی این است که خیلی وقت‌ها مجبوریم جمله را تا آخر بخوانیم تا بفهمیم آیا باید با کسره می‌خواندیم یا بدون کسره؛ یعنی شما باید برگردید از اول بخوانید. در بعضی مواقع بودن یا نبودن کسره اضافه، هر دو، جمله را معنادار می‌کند، ولی با اختلاف معنای خیلی زیاد. مثلا اگر بگوییم «اغلب، مردم اینطور فکر می‌کنند» ترجمه انگلیسی «اغلب» در این جمله می‌شود often، اما اگر بگوییم «اغلبِ مردم اینطور فکر می‌کنند»، ترجمه انگلیسی «اغلب» در اینجا می‌شود most، و این دوتا معنایشان بسیار متفاوت است. اینجا از نظر خواندن مشکلی پیش نمی‌آید، اما یک مشکل معنایی اتفاق می‌افتد. یک جایی هست که می‌بینید اصلا این کسره را نباید می‌گذاشتید، و موقع خواندن مجبورید برگردید دوباره بخوانید؛ بنابراین با واردکردن یک علامت این مشکل را می‌توانیم حل کنیم.

تاریخ مصرف کلمات

آنچه اساسِ یک زبان را تشکیل می‌دهد، دستور زبان و نظام صوتی آن است. مثلا شما نمی‌توانید به فرمان فرهنگستان یا هر مقام دیگری، تثنیه را از دستگاه شمار زبانی که مفرد و تثنیه و جمع دارد حذف کنید. این کار عملی نیست. یا بگویید همان جوری که عرب‌ها بین «س» و «ص» و «ث» در تلفظ تفاوت می‌گذارند شما هم بگذارید. این کار عملی نیست. درحالی‌که واژه‌ها مثل مسافری هستند که یک شب در شهری درنگ می‌کنند و صبح بعد می‌زنند به چاک. یعنی واژه‌ها اساسِ زبان نیستند. چه بسا واژه‌ها که آمده و رفته‌اند. اساسِ زبان، دستور آن است و نظامِ آوایی آن. سال‌ها طول می‌کشد که یک مصوتی از زبان بیرون برود و مثلا تلفظ شیر (محصول لبنی) و شیر (حیوان) یکی شود. شیرِ خوردنی و شیرِ بیابان در تلفظ باهم فرق داشته است، چنان‌که هنوز هم در کُردی و بعضی گویش‌های دیگر فرق دارد. اما این مصوت از فارسی بیرون رفته است و البته چند قرن طول کشیده تا بیرون برود. این‌جور تغییرات وقتی بخواهد در زبان پیش بیاید برای چندین دهه دو تلفظ به صورت رقیب به کار می‌روند، بعد یکی، دیگری را از میدان به‌در می‌کند. این‌جوری نیست که تغییراتِ آوایی را بتوانید در مدت کوتاهی انجام بدهید. ولی واژه‌ها وقتی مصداقشان از بین رفت، خودشان هم آهسته‌آهسته از میان می‌روند. مثلا واژه‌هایی مانند «آرخالق» و «ملکی» دیگر کم‌وبیش از میان رفته است. چون مصداق‌هایشان دیگر وجود ندارند. ولی وقتی پدیده‌ای وارد می‌شود لغتِ آن، چه درست، و چه غلط، فوری ساخته می‌شود و تا زمانی که آن پدیده هست آن لغت به کار برده می‌شود. وقتی آن پدیده از بین رفت لغت آن هم کم‌کم از بین می‌رود. گاهی یک لغتی می‌ماند، اما محتوای آن عوض می‌شود. مثلا «شبستان» که در قدیم به معنی حرم‌سرا بوده، امروز به بخشی از مسجد گفته می‌شود؛ یعنی واژه مانده، اما معنای آن تغییر کرده است.

ورود واژه‌های بیگانه به زبان فارسی

واژه‌های بیگانه در یک زبان، در نابسامان‌کردن آن زبان بسیار بسیار کم و حتی هیچ تاثیرگذار نیستند. اگر اینطور بود زبان انگلیسی که این همه واژه خارجی به خود جذب کرده باید تا حالا متلاشی شده باشد. با اینکه امکان واژه‌سازی در زبان فارسی وجود دارد، متاسفانه مقاومت روانی در برابر واژه‌سازی بسیار نیرومند و بازدارنده است. این یک خلق فرهنگی است. مثلا در آلمانی، راحت لغت می‌سازند و مردم هم راحت می‌پذیرند. زبان انگلیسی اصلا هراسی ندارد از اینکه لغتی در آن وارد شود. الان بسیاری از مفاهیم فقهی ما در فرهنگ‌های انگلیسی است. مثلا «فتوا»؛ تعریف آن را هم از خود ما می‌گیرند و هراسی هم ندارند، ولی ما هراس داریم. یعنی لغت جدید را راحت نمی‌پذیریم. در برابر لغات جدید همواره نوعی مقاومت وجود دارد. می‌گوییم: «این دیگر چه چیزی است که ساخته‌اند!»

داستان‌نویسی و زبان فارسی

خودِ لغت که تازه ساخته می‌شود فقط صوت است. وقتی به کار می‌رود مثل بهمنی که از کوه سرازیر می‌شود، دور خودش مدام بارِ معنایی جمع می‌کند. این خلق‌وخوی فرهنگی ماست که در برابر لغات جدید همواره مقاومت می‌کنیم. تجربه من این‌جور نشان می‌دهد. البته خود مردم هم لغت زیاد می‌سازند ولی بین نویسندگان ما مقاومت کم نیست؛ یعنی چیزهایی را که مردم می‌سازند به زور وارد مباحث ادبی می‌کنیم. مثلا مردم می‌گویند ماسیدن، سُکیدن، چربیدن، شوتیدن، ولی هنگام نوشتن نمی‌نویسند شوتیدن. خوشبختانه یک عامل میانجی پیدا شده و آن داستان‌نویسی است. داستان‌نویسان از زبان عامیانه بهره می‌گیرد و این تقریبا پلی شده است میان چیزهایی که مردم ساخته‌اند و زبان استاندارد. فرض کنید «الم‌شنگه» در کتاب‌های لغت نبود. بعد در کتاب‌های داستان به کار رفت و حالا دیگر همه‌جا می‌تواند به کار برود. با وجود این، واژه‌های ساخته‌شده‌ای هم هستند که خیلی خوب جاافتاده‌اند. مثلا «ماهواره» که اول قمر مصنوعی می‌گفتند، بعد ماهواره ساخته شد. یا «جشنواره» که هردوی اینها خیلی زود به زبان محاوره راه پیدا کرد. برای اینکه خیلی زود به فریادش رسیدند. اگر واژه‌ای مدتی بماند و رسوب بکند دیگر مردم حاضر نیستند عوضش کنند. مثلا همین «پیام‌گیر» و «تلفن همراه» و این جور چیزها را خیلی زود به فریادش رسیدند.